

درس یکصد و دوازدهم:

ماهیت و سؤال از حقیقت (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الفريضة الخامسة في الماهية و لواحقها.

غرر في تعريفها و بعض أحكامها:

ما قيل في جواب ما الحقيقة *** ماهية و الذات و الحقيقة
قيلت عليها مع وجود خارجي *** و كلها المعقول ثانياً يجي
و ليست إلا هي من حيث هيه *** مرتبة نقائص منتفية
و الكون في تلك انتفا المقيد *** نقيضه دون انتفا مقيد^١

این بحث درباره ماهیت و آنچه که به ماهیت از

وحدت، کثرت، کلیت، جزئیت و امثال ذلک ملحق

می شود است. گرچه این بحث ها در منطق است ولی

ایشان طرداً للباب در ماهیت ذکر کرده اند.

تعريف ماهیت

غرر اول در تعريف ماهیت و بعضی از احکام آن

است؛ اولاً ماهیت به ماهویة گفته می شود یعنی آن

چیست؟ از چیستی و کیفیت ذاتی سؤال می شود. آن

«یا» هم «یاء نسبت» است یعنی ماهوی بوده است بعد

آن «واو» و «الف» افتاده است مهية شده است، ماهیت

شده است.

^١ منظومه، ج ٢، ص ٣٢٩.

اساس سؤالات حقیقی

می‌فرمایند که به‌طور کلی هرچه که انسان در
مراودات، ارتباطات، صحبت‌ها و محاورات خودش
در علوم و صنایع و امثال ذلک سؤال می‌کند، این
سؤالات از سه سؤال تجاوز نمی‌کند یعنی سؤالات
حقیقی براساس سه سؤال است:

- یک سؤال از یک شیء است مثلاً اسمی به
گوش انسان خورده است و معنایش را نمی‌داند که
چیست لذا سؤال می‌کند که معنای این شیء
چیست؟

- یک سؤال می‌کند که من باب مثال فلان شیء که
اسمش را هم می‌دانم آیا هست یا نیست؟ یعنی از
هست و بودنش سؤال می‌کند. فرض کنید که
نمی‌دانیم به چه چیزی موشک می‌گویند یا به چه
چیزی سفینه فضایی می‌گویند فقط همین قدر
می‌دانیم که سفینه فضایی چیزی است که در جو
زمین می‌رود و آنجا حرکت می‌کند و برای ما خیلی
عجیب است لذا می‌گوییم که اصلاً چنین چیزی
وجود دارد که در آنجا بالا برود؟! می‌گویند که بله

وجود دارد.

- یک وقت ما قدری دقیق‌تر می‌شویم و سؤال می‌کنیم که این چیست؟! خصوصیاتش چیست؟! چه دستگاهی است؟! خلاصه چه چیزهایی در آن به کار رفته است و اسباب و ادواتش چیست؟! از ذاتیاتش سؤال می‌کنیم از جنس و فصلش سؤال می‌کنیم، می‌بینیم که دستگاهی است که دارای رادار است دارای رادیو، گیرنده، فرستنده است، در آن سیم، آنتن، وسایل عکاسی و عکس‌برداری و وسایل مخابراتی هست، فرض کنید اینها را دربارهٔ سفینه شرح می‌دهیم، این را می‌گویند: «سؤال از حقیقت یک شیء». بعد از سؤال از همهٔ خصوصیات، دربارهٔ چیزهایی که به نظرمان می‌رسد سؤال می‌کنیم که مثلاً این قدرت دارد تا چند سال حرکت کند؟ آیا این می‌تواند در ارتفاعات خیلی بالا پرواز کند؟ آیا می‌تواند هرچه را که عکس گرفته است به زمین مخابره کند؟ آیا می‌تواند تمام امواج زمین را بگیرد؟ آیا می‌توان در این اختلال ایجاد کرد؟ آیا این مانعی برای تهاجمات غیری دارد یا ندارد؟ اینها «هل مرکبه» می‌شود یعنی از عوارضی که ممکن است بر

این بار شود سؤال می‌کنیم. یک وقت سؤال می‌کنیم که بالاخره این کجاست؟ «این هی؟» جواب می‌دهیم که در جوّ زمین است. یک وقت سؤال می‌کنیم «کیف هی؟» وضعیتش چطور است؟ رنگش چطور است؟ می‌گویند که رنگی دارد که رنگ آسمان است و برای اینکه مشخص نباشد برای استتار به شکل یک ستاره درمی‌آید. یک وقت سؤال می‌کنیم که «متی هی؟»؛ چه وقت این سفینه را پرتاب کردند؟ می‌گویند که مثلاً سه سال پیش.

اگر شما بیرون بروید می‌بینید که تمام سؤالاتی که مردم از یکدیگر می‌کنند از این سؤالات تجاوز نمی‌کند یعنی یا از وجود خود شیء سؤال می‌کنند؛ بدون اینکه اصلاً طرف بفهمد که چه چیزی است و چه چیزی نیست مثلاً سؤال از وجود شیء غالباً در آن مواردی است که طرف یک اسمی را شنیده است ولی از خصوصیاتش خبر ندارد که چیست، فقط یک خصوصیت اجمالی از آن دارد.

وقتی که ما در بیمارستان بودیم یک دهاتی بود

که شنیده بود که اصطلاح آب مروارید کاتاراکت^۱ است بعد هر جا که می رفت دائماً می گفت که فلانی کاتارا دارد! ولی اصلاً نمی دانست که چیست، خودش یک مریض داشت، هر مریض چشمی که می آوردند خیال می کرد آب مروارید است! بالای سر مریض می رفت - می خواست به زبان آنها بگوید - و می گفت که این فرد کاتارا دارد؟! بعد می گفتند که چه می گویی؟! می گفت کاتارا مرضی است که خیلی خطرناک است! او فقط همین قدر یک کاتارا شنیده بود که به آب مروارید کاتارا می گویند! البته کاتاراکت است ولی بلد نبود لذا بالای سر هر کسی می رفت به او می گفت که کاتارا دارد؟! این را هل بسیطه می گویند! اصلاً نمی فهمید که آب مروارید چیست، چه اثری در مردمک ایجاد می کند، چه اثری در قرنیه ایجاد می کند، فرقی با آب سیاه چیست، چه نوع ناراحتی ای است، آیا باید عمل کرد یا عمل نکرد، وقت عملش چه زمانی است و آیا خطر دارد

^۱ آب مروارید یا کاتاراکت (به فرانسوی: cataracte) نوعی بیماری چشم با دلایل مختلف است که با تار شدن عدسی چشم آغاز شده و با افزایش تیرگی و کدر شدن عدسی، بینایی چشم مختل می شود.

یا ندارد! هیچ نمی دانست! فقط چون مریضش آب
مروارید داشت او هم اسم این را یاد گرفته بود و
هرجا که می رفت می گفت: کاتارا دارد؟!!

حالا خیلی از مردم هم بدون اینکه حقیقت یک
شیء را بفهمند همین قدر که اجمالاً ولو یک در هزار
چیزی به گوششان برسد از آن سؤال می کنند و تا
اینکه به حقیقت آن برسند خیلی فاصله دارند.
بنابراین اگر ما بخواهیم سؤالات مردم را دسته بندی
کنیم اولین مرتبه ای که فرد گوشش را باز می کند و
چشمش را به دهان کسی می دوزد این است که اگر
اسمی به گوشش خورد بفهمد که به چه چیزی
می گویند؟ من باب مثال وقتی که اسم عنب به گوشش
خورد، نمی فهمد انگور است البته خود انگور را
می داند اما مثلاً به عربستان رفته است آنجا دیده است
که به انگور عنب می گویند. آن فرد سؤال می کند که
عنب به چه می گویند؟ می گوید که به انگور
می گویند! می گوید که آهان فهمیدم.

وقتی مشرف بودیم در خیابان که می رفتیم
بچه های کوچک عربی حرف می زدند یکی از این

دهاتی‌های مشهد که با ما آمده بودند البته از کاروان
ما نبودند کاروان کناری بودند و اهل تربت بودند ولی
چون باهم نزدیک بودیم شنیدم که به دیگری
می‌گوید: جل‌الخالق! بچه به این سنّ کم قرآن را
حفظ است! ما به همه عمرمان یک سوره بلد نیستیم!
می‌گفت که می‌بینی بچه قرآن را در هفت‌سالگی
حفظ است!

حالا به این «ما»، «مای شارحه» می‌گویند و
شرح‌اللفظ و شرح‌الإسم است. بعد وقتی که سؤال
می‌کند: به این انگور می‌گویند، شاید تابه‌حال انگور
ندیده باشد ولی همین‌قدر که می‌گوییم: به عنب
انگور می‌گویند او هم می‌گوید که آهان به این انگور
می‌گویند. حالا این چه چیزی است؟ یا اینکه اگر
میوه‌های جدیدی بیاورند مثلاً اگر شما در بعضی از
این ممالک بروید اوّل از «ما» شارحه سؤال می‌کنید
مثلاً میوه‌ای هست که نمی‌دانید چیست چون بعضی
از میوه‌ها هنوز به ایران نیامده‌اند.

یکی از همین دوستان لبنانی ما میوه‌ای آورده بود
که آدم خوشش نمی‌آمد همین‌طوری مصرف کند
بلکه باید آن را با ترشی و روغن زیتون مخلوط کرد،

به آن آناگوندا یا آناگیدا یا چنین چیزی... می گفتند،^۱
تقریباً چیزی مثل گلابی است اما سر آن از گلابی
کشیده تر است، جهت نازکش کشیده تر است و
خودش هم مثل گلابی است گاهی اوقات از گلابی
بزرگ تر و گاهی اوقات از گلابی کوچک تر است.
تلمید: همین جا هم از اینها دارند، ترشی آن را
دارند.

استاد: منظور تان انبه است؟!

تلمید: بله انبه.

استاد: نه انبه نیست، من انبه دیده ام.

تلمید: رنگش چطور است؟

استاد: وقتی که از درخت می چینند رنگش مثل
کدوهای سفید است، عین کدو! بعد وقتی که آن را
می گذارند تا برسد رنگش مانند بادمجان سیاه
می شود، هر روز که بالای سر آن می روی می بینی که
رنگ عوض می کند، وقتی که رنگش به رنگ کدو
است سفت است و قابل خوردن نیست، وقتی که
مشکی مشکی شد آن موقع قابل خوردن است، دو

^۱ منظور آووکادو است.

سوم از حجمش را هسته‌اش تشکیل می‌دهد یعنی یک هسته به اندازه یک تخم‌مرغ بزرگ دارد! درختش سیزده یا چهارده متر است و میوه‌اش هم خیلی پرخاصیت است و این میوه مثل خمیر نرم می‌شود، وقتی این را روغن زیتون و ترشی یا نمک می‌زنند چیز بدی نیست، آنها که خیلی کشته و مرده آن هستند.

تلمیذ: در لبنان است؟

استاد: بله، در لبنان است، آن وقت هسته این میوه را در لیوان آب می‌گذارند چند روز خیس می‌خورد، کم‌کم شروع به ریشه‌دادن می‌کند و بعد که ریشه‌اش در آمد در زمین می‌کارند. ده سانت هم بیشتر نمی‌کارند، آن وقت تا به کجا می‌رود!

حالا اگر ما به لبنان برویم، مثلاً در آنجا نوشته‌اند آناگیدا، اگر از این میوه سؤال کنیم می‌گویند که این است، می‌گوییم که عجب! به این می‌گویند، نه مزه این را چشیده‌ایم، نه خورده‌ایم، نمی‌دانیم چه چیزی است، به این شرح‌الاسم می‌گویند که فقط مصداق آن اسم را برای ما معنا می‌کند. بعد می‌پرسیم که آیا اینها هم هست؟ می‌گویند که اینها هم هست فراوان

است این طرف و آن طرف هست، این هل بسیطه می شود که از خود وجود یک شیء سؤال می شود یعنی گاهی اوقات انسان از وجود شیء سؤال می کند که مثلاً آیا زید هست یا نیست؟ خیلی وقت ها آدم سؤال می کند که آیا حسن هست یا نیست؟ قطار هست یا نیست؟ فقط از «هست» یک شیء سؤال می کند، مثلاً آقای شیخ فلان اینجا هست؟! می گوئیم که بله اینجا تشریف دارند، این هل بسیطه می شود و به هل مرکبه هم می رسیم، این شرح الإسم می شود.

وقتی از شرح الإسم سؤال کردیم و خودش را هم دیدیم پس دیگر نیازی به هل بسیطه نداریم چون خود آن شیء را می بینیم، وقتی می بینیم دیگر نمی گوئیم که هست یا نیست. بعد سؤال می کنیم که حالا این چه چیزی است؟ آیا جزء مرکبات است یا جالیزی است یعنی از صیفی کاری است؟ جزء چه چیزی است؟ از حقیقت شیء سؤال می کنیم، می گوید که جزء درختی ها است، درختش هم سیزده یا چهارده متر ارتفاع دارد بعد می گوئیم که آهان فهمیدیم! مزه اش چیست؟ خصوصیاتش چیست؟

می‌گوید که خصوصیاتش این است، بعد سؤال می‌کنیم که برای چه چیزی خوب است؟ برای چه چیزی این را می‌کارند؟ یعنی از علت کاشت آن سؤال می‌کنیم، می‌گویند که آقا این فلان مرض را خوب می‌کند یا برای فلان جا خوب است مثلاً برای کبد خوب است! برای معده و ناراحتی‌های گوارشی خوب است، برای مغز و اعصاب خوب است و امثال ذلک! این می‌شود سؤال از «لِمَ»؛ یعنی برای چه هست؟ از غایتش سؤال می‌کند، علت غائی این کاشت چیست؟ آیا برای قشنگی است؟ چون خیلی از گیاه‌ها هستند که برای قشنگی می‌کارند، خیلی از گیاه‌ها تزئینی هستند و علت غائی آنها همان تزئین است، بعضی از گیاه‌ها تزئینی نیستند بلکه خاصیت دارند و به‌خاطر خاصیتشان کاشته می‌شوند و امثال ذلک. یا بعضی از گیاه‌ها به‌خاطر اینکه دفع ضرر می‌کنند کشت می‌شوند لذا از علت غائی آن سؤال می‌کنند که «لِمَ»؟ یعنی برای چه می‌کارند و علت غائی این کاشت برای چیست؟

بعد از پرسیدن این سؤالات گاهی اوقات سؤالات دیگری هم می‌پرسیم مثلاً از عوارض آن

سؤال می‌کنیم که آیا این ترش می‌شود؟ آیا شیرین می‌شود؟ آیا خراب می‌شود؟ آیا هوای گرم در این تأثیر می‌گذارد؟ آیا باید در هوای سرد بگذاریم؟ این عوارض و خصوصیات جانبی را با هل مرکبه سؤال می‌کنیم یعنی صرف‌نظر از وجودش که فهمیدیم وجود دارد و خاصیت‌هایش هم این‌طور است آن‌وقت از یک‌سری عوارض آن سؤال می‌کنیم که آیا رنگش این‌طور است؟ آن‌طور است؟ خراب می‌شود یا نمی‌شود؟ کجا باید این را کاشت؟ در چه هوا و زمینی به‌درد می‌خورد؟ به این هل مرکبه می‌گویند.

البته گاهی اوقات هم در مورد مطالب دیگری سؤال می‌کنیم که ربطی به «هل» ندارد، ربطی به «ما» ندارد، مثلاً می‌گوییم که این در کجا رویده می‌شود؟ **این؟ فی‌ای مکانِ زُرعت؟** یا فرض کنید می‌گوییم

که در چه زمانی کاشته می‌شود، با متی سؤال می‌کنیم که آیا در زمستان بکاریم یا تابستان بکاریم یا هر وقت خواستیم بکاریم؟ این از متی سؤال می‌شود. یا از «کیف» سؤال می‌شود که مثلاً رنگش چطور است، کیف لونه؟ از «کم» سؤال می‌شود، کم حَجمه؟

مقدارش چقدر است؟ می‌گوید که مقدارش تفاوت می‌کند بسته به میل سرکار است! گاهی اوقات هرطوری بخواهید در دکان طرف پیدا می‌شود!

البته مطلب دیگری ایشان دارند، می‌فرمایند: اصل مطلب همان ما و هل و لِمَ است چون گاهی اوقات از لِمَ ثبوتی صحبت می‌کنیم گاهی اوقات از لِمَ اثباتی صحبت می‌کنیم. گاهی سؤال می‌کنیم که این برای چه درست شده است؟ مثلاً ماشین چیست؟ وسیله‌ای است که فلان. برای چه ماشین را درست می‌کنند؟ برای اینکه شما سوارش شوید و از مقصدی به مقصد دیگر بروید، این لِمَ ثبوتی است. یا این برای چه ترش شده است؟! از «برای» سؤال می‌کنیم، می‌گوییم که به‌خاطر اینکه در هوای گرم مانده است و فاسد شده است، از لِمَ ثبوتی سؤال می‌کنیم. برای چه این آب شیرین است؟! می‌گوییم که چون در آن شکر ریخته‌ایم چایی شیرین شده است، این لِمَ ثبوتی است.

فرق لِمَ اثباتی با لِمَ ثبوتی

یک وقت از لِمَ اثباتی سؤال می‌کنیم که شما برای چه این حرف را زده‌اید؟ می‌گویید که برای این

[دلیل] این حرف را زده‌ام، چطور شما این قضیه را اثبات کرده‌اید؟ می‌گویید که به این دلیل و این دلیل آورده‌ام، به این لِمَ اثباتی می‌گویند. لِمَ اثباتی همیشه در برهان و جدل و اینها کاربرد دارد. شما برای چه این حرف را زده‌اید؟ به این دلیل. شما برای چه این کار را کرده‌اید؟ به این دلیل. برای چه این مطلب را گفته‌اید؟ به این دلیل. اینها لِمَ اثباتی هستند و در مقام اثبات است، تمام این دادگاه‌ها و تشکیلات ما از لِمَ اثباتی سؤال می‌کنند، برای چه این سند را امضا کرده‌اید یا برای چه این مال را بالا کشیده‌اید؟ می‌گویید که بالا نکشیده‌ام بلکه برای خودم است، این هم بیّنه و شاهد. پس این لِمَ در دادگاه و مثلاً مسائل قضایی استفاده می‌شود، خودمان هم داریم.

یک وقت لِمَ ثبوتی است، فرض کنید می‌بینیم که چیزی شکسته است، آقا این برای چه شکسته است؟ از اثبات سؤال نمی‌کنیم، می‌گویید که بچه از بالا به پایین پرت کرد و شکست، برای چه الآن خانه کثیف است؟ در باز بوده است و ما هم وقتی می‌رفتیم یادمان رفت که ببندیم و وقتی که آمدیم دیدیم که

گرد و خاک همه خانه را گرفته است، همه اینها لم
ثبوتی است که در مقام اثبات نیست و در مقام ثبوت
یک قضیه است. البته می گویند که مسائلی که مربوط
به «ما» و «أی» و «کیف» و «متی» و امثال ذلک است با
«هل» و «ما» هم روشن می شود. یک وقت می گویم
که أی شیء هو فی ذاته؛ ذات این شیء چیست؟ ذاتاً
چیست؟ شما با «ما» هم می توانید مطلب را پرسید.
پس اصل «ما» است ولی گاهی اوقات ما کلمات
دیگری را جایگزین اینها می کنیم مثلاً شما می توانید
با «هل» پرسید که آیا این در سه سال پیش بوده است
بعد شما این را با «متی» سؤال می کنید که متی وُجد؛
چه زمانی این پیدا شده است؟ با «هل» هم می شود
ولی با «متی» بهتر است. یا مثلاً به جای اینکه با «هل»
دوتا جمله بیاورید که آیا این در زمان گذشته بوده
است یا در آینده بوده است، با کلمه «متی» می آورید،
یا اینکه به جای اینکه بگویید که آیا در این مکان بوده
است یا در آن مکان بوده است، شما با کلمه «أین»
می آورید، آیا این رنگش این طور است یا آن طور
است شما با «کیف لونه» کلمه «کیف» می آورید، آیا
مقدارش یک کیلو است یا سه کیلو است؟ شما با

کلمهٔ «کَم» می‌آورد بنابراین به جای اینکه ما جملات زیادی بیاوریم کلمه‌ای را وضع کرده‌اند که به جای آن بنشیند.

اینها هم مطالبی بود که فرموده‌اند البته نمی‌خواهم بگویم که قابل مناقشه

نیست! بعضی مطالب آورده شده است ولی صحبت در اینها جایی ندارد که بگوییم: اصل، آن است، نه خیر! چه کسی گفته است که اصل، آن است؟ نه خیر! اصل «متی» است، چه کسی چنین حرفی می‌زند که اصل «هل» است؟ نه خیر! اصل در «متی» است! ما داعی نداریم که حتماً جملات خودمان را با «هل» بگوییم مثل اینکه یکی گفته بود ... البته ما نمی‌خواهیم برای کلمات معانی متعددی درست کنیم اما این‌طور هم نیست که خودمان را تحت فشار بیندازیم تا تمام الفاظ را به یک ریشه برگردانیم. من باب مثال می‌گویند که بین «لَبَس» و «لُبْس» اشتراک وجود دارد لَبَس از همان لُبْس گرفته می‌شود؛ لُبْس به معنای پوشیدن است دیگر:

بعد می گویند: لبس یعنی اشتباه! اشتباه از همین لبس است به خاطر اینکه اشتباه مثل لباسی است که روی حقیقت را می پوشاند و مسئله را برای انسان مخفی می کند، حالا این جای توجیه دارد.

من باب مثال «کأی» به معنای چه بسا است، ﴿وَكَايْنٍ مِّنْ ءَايَةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَآلٍ أَرَضٍ يَمُرُّونَ عَلَىٰهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴾^۲ یک نفر دیگر گفته بود که معنای «کأی» «مثل چه چیزی» است! یعنی از شدت مبالغه «أی» استفهامی است! «مثل چه چیزی» اصلاً معنا ندارد! «کأی» یک کلمه است و آن شخص هم بیخود گفته است. این یک کلمه است، حالا یک کلمه را عرب استعمال کرده است اینها برای عرب نقشه کشی

^۱ الأعلام (للزركلي)، ج ۷، ص ۳۳۹:

ميسون بنت بحدل: ميسون بنت بحدل بن أنيف، من بني حارثة بن جناب الكلبي: أم يزيد بن معاوية. شاعرة. لها الأبيات التي منها: ولبسُ عباءةٍ و تقرُّ عيني *** أحبُّ إليَّ من لبسِ الشُّفوفِ

و كانت بدوية، ثقلت عليها الغربة عن قومها لما تزوجت بمعاوية في الشام، فسمعتها تقول هذه الأبيات، فطلقها و أعادها إلى أهلها. و كانت حاملاً بيزيد (في رواية) أو أخذته معها رضيعاً، فنشأ في البرية فصيحاً.

^۲ سوره يوسف (۱۲) آیه ۱۰۵. الله شناسی، ج ۳، ص ۳۱۱:

«و چه بسیار آیات و نشانه‌هایی در آسمان‌ها و زمین وجود دارند که ایشان پیوسته بر آن مرور می‌کنند و می‌گذرند درحالی که از آن نشانه‌ها و علامت‌های توحید حق اعراض دارند.»

می‌کنند! مگر تو آنجا بودی که «کاف» جدا بوده است و «أی» هم جدا بوده است و آنها این را به سر آن چسبانده‌اند و «کأی» شد؟! نه آقا! «کأی» را برای «چه بسا» وضع کرده است! می‌گوید که نه خیر! اولش کاف بوده است و «أی» بوده است، اصل این‌طور نبوده است! مجبور نیستیم که چنین حرفی بزنیم! اگر این‌طور است پس ما «کم» خبریه هم نداریم! «کم خبریه» مثلاً «گَم درهماً عندک»، کم استفهامی است! یعنی چقدر مال پیش تو است؟! یعنی سؤال می‌کند! آقا با این‌طور کردن و آن‌طور کردن که معنا درست نمی‌شود! کم دو نوع است؛ یک کم خبریه و یک کم استفهامیه؛ کم استفهامیه مثل «گَم درهماً عندک؛ چقدر پول داری؟!» کم خبریه یعنی شخص چقدر [مقدار زیادی] پول دارد! «گَم درهماً عندک»! این‌طور نیست که حتماً باید این را به آن برگردانیم، نه! دو نوع است، [برای برگرداندن] داعی نداریم! این هم همین‌طور است. اینکه می‌گویند: «أَسْ الْمَطَالِبُ ثَلَاثَةُ عِلْمٍ؛ ... اصل مطلب سه تا است ...»، چه کسی چنین حرفی زده است که اصل

مطلب باید «ما، هل و لم» باشد؟!

نه آقا! «متی، این ...» هم اساس مطلب هستند،

چرا باید بگوییم که «کیف» حتماً باید به «هل بسیطه»

برگردد؟! بعد تازه اشکال می شود که همزه استفهام

هم به جای «هل» است چون همزه استفهام هم برای

طلب تصور و هم برای طلب تصدیق می آید! چرا

نمی گوید که همزه استفهام اساس مطلب است؟!

چرا «هل» را آورده اید؟! مریض نیستیم که بگوییم:

چون می توانیم با «هل» معنای «کم» را بدهیم پس

اصل قضیه «هل» است و «متی» جنبه فرعی دارد! نه

آقا! آن «هل» برای یک مورد است «متی» برای یک

مورد است «کیف» برای مورد دیگر است. حالا اگر

ما بتوانیم یک معنا را در سی تا جمله برسانیم یعنی

اصل قضیه آن سی تا جمله است؟! برای هر موردی

[مطلب خاص خودش است] مثل اینکه من بگوییم

که بین پارچ و لیوان چه فرقی است؟ می گویند که نه

آقا! این پارچ همان لیوان است اصل پارچ لیوان

است، لیوان را بزرگ می کنند پارچ می شود! نه جانم!

یا اصل این کاسه لیوان است! لیوان را این طور

می کنند کاسه می شود! اصل دیگ لیوان است!

ما داعی نداریم، لیوان یک ظرف برای آب خوردن به مقیاس یک نفر است، پارچ یک ظرف برای آب خوردن به مقیاس ده نفر است، نه این ربطی به آن دارد و نه آن ربطی به این دارد، چرا بگوییم که اصل پارچ لیوان است؟! لیوان را این طور و آن طور می کنند! شما از وحدت وجودی ها هم وحدتان بیشتر شده است!

عرض کردم که قابل مناقشه است البته دیگر در اینجا صحبت نمی کنیم فقط در همین حد گفتیم که اینکه می گویند: اصل مطلب سه تا است، نه! داعی نداریم که بگوییم: اصل مطلب سه تا است، نه خیر! اصل مطلب نه تا، هشت تا، هفت تا یا ... است، چرا حتماً این سه تا را به حساب بیاوریم!؟

بعد ایشان می فرماید که گاهی از اوقات اینها در یکدیگر می روند؛ فرض کنید به جای اینکه از حقیقت یک شیء سؤال کنیم از لمّیت یک شیء سؤال می کنیم، من باب مثال می گوئیم که آپولو چه چیزی است؟ سفینه و ماهواره های فضایی حقیقتشان چیست؟ می گوئیم که ماهواره های فضایی وسایلی

برای جاسوسی و عکسبرداری و مخابراتی می‌باشند؛ الآن شما از غایت این شیء جواب می‌دهید یا از غایت شیء سؤال می‌پرسید ولی به وسیله «ما»، درحالی که باید بگویید: «لِمَ؟» برای چه چیزی آن را درست کرده‌اند؟ این جواب با «لِمَ» می‌سازد ولی الآن شما گفتید که «ما هو؟» شخص هم می‌گوید که اگر من از ماهیت این شیء جواب دهم او نمی‌فهمد و یک ماه هم باید سر ما را به کار گیرد، اگر بگوییم که این رادار دارد، می‌گوید که رادار چیست؟ حالا باید برای او رادار را بگوییم، حالا ده روز برای او گفتم که امواجی می‌گیرد و می‌فرستد، برخورد می‌کند و برمی‌گردد، از طول رفت و برگشت آن مقدار مسافت فهمیده می‌شود سرعت فهمیده می‌شود، حجم فهمیده می‌شود و امثال ذلک، می‌گوید که اوه! یا حضرت عباس!...

یکی از دوستان ما می‌گفت که شخصی خیلی سؤال می‌کرد، او دید که شخص دائماً می‌پرسد و پدر او درمی‌آید، پرسید که مادرت چطور فوت شد؟ او هم شروع کرد به گفتن از وقتی که مادرش به دنیا آمده بود، ازدواج کرد و آن شخص صدای خر و

پفش بالا رفت! همین‌طور می‌گفت بعد بیدار شد و او گفت که خوابیده بودی؟! گفت: نه، گوش می‌کردم! گفت که حالا ننه تو چطور مرد؟! گفت: تب کرد و مرد!

[خلاصه] بعد می‌گوید که این یک وسایلی دارد که وسایل فرستنده است، می‌گوید که فرستنده به چه می‌گویند؟! مثل قاصد کفتر است؟ نه! کفتر نیست! موج‌هایی است، موج به چه می‌گویند؟! تا اینها را بگوید عمر نوح می‌شود لذا می‌گوید که وسیله‌ای است که عکس برمی‌دارد! دوربین را در عکاسی‌ها دیده‌ای؟! یک دوربین مثل آن بر رویش سوار می‌کنند و قشنگ عکس برمی‌دارند، این می‌شود غایت، الآن از ماهیت در اینجا به غایت جواب داده شده است یعنی جوابی که باید با «لِمَ» بیاید در جواب «ما هو» داده‌اند به‌خاطر اینکه کلک قضیه را بکنند و شخص هم خیلی خنگ است و نمی‌فهمد این‌طور جواب می‌دهند! گاهی اوقات هم از «لِمَ» به‌جای «ما هو» جواب می‌دهند.

ما قِيلَ أَيْ حُمِلَ عَلَى الشَّيْءِ فَالشَّيْءُ مَعْلُومٌ مِنْ سِيَاقِ الْمَقَامِ فِي جَوَابِ مَا الْحَقِيقَةُ مَا هِيَ

«آنکه بر شیء حمل می‌شود یعنی برای موضوع، محمول واقع می‌شود، شیء هم معلوم و روشن است، در جواب «ما» حقیقه آن تعریفی که محمول واقع می‌شود به آن ماهیت می‌گویند.»

اگر گفتیم که «الإنسان ما هو؟» جوابش که حیوان

ناطق است، ماهیت انسان می‌شود.

و قد اختَرَزنا بـ«ما الحقیقة» عن «ما الشَّارحة» فإن ما يُقال فی جوابها لیسَ ماهیة بل هو شرحُ الإسم.^۲

و به تحقیق «ما» حقیقه را به جای «ما» شارحه

اختیار کردیم چون در جواب «ما» شارحه «ما»

حقیقت و ماهیت نیست بلکه شرح الإسم است.

البته در اینجا مسائلی است که ابن سینا طور

دیگری گفته است و «ما» اسمیه را از «ما» شرح‌اللفظی

جدا کرده است. می‌دانید دیگر ممکن است که از

لحاظ اصطلاحات و امثال ذلک با یکدیگر فرق کنند،

این بحث‌ها در منطق منظومه هست و بین ما

شرح الإسم و ما شرح‌اللفظی تفاوت هست.

و بالفارسیة ماهیت پاسخ پرسش از گوهر شیء [و حقیقت شیء و وجود شیء] است و شرح اسم پاسخ پرسش نخستین است.^۳

یعنی پاسخ پرسش ابتدایی را شرح‌الإسم

می‌گویند.

و المطالبُ سِنَّةٌ و بعضهم و إن زادوا عَلَیْها لَكِنَّ أَسْئَها هی مطلباً «ما الشَّارحة و الحَقِیقة» و مطلباً هل البَسیطة و المركبة و مطلباً لم الثبوت و الإثبات.^۴

مطالب شش‌تا است (یعنی سؤالات؛ یعنی آنچه که مورد سؤال واقع می‌شود شش‌تا

^۱ منظومه، ج ۲، ص ۳۳۰.

^۲ همان.

^۳ منظومه، ج ۲، ص ۳۳۰.

^۴ همان.

است) و بعضی از آقایان گرچه [بر آن اضافه کرده‌اند] ولكن اساس آن:

یک: «ما» شارحه و «ما» حقیقه است، دو: مطلب هل بسیطه و هل مرکبه است، سه: «لَمْ» ثبوتی و اثباتی است (که گاهی اوقات درباره علت خود شیء سؤال می‌شود و گاهی اوقات درباره علت اثباتی سؤال می‌شود؛ من باب مثال چرا شما این مطلب را این‌طور مطرح کرده‌اید، این اثباتی می‌شود).

و فی منظومتی فی المنطق التی فی نیتی إتمامها إن ساعدنی التوفیق ذکرُت المطالب بقولی نظم:^۱

أُسُ الْمَطَالِبِ ثَلَاثَةٌ عِلْمٌ *** مَطْلَبُ مَا مَطْلَبُ هَلْ مَطْلَبُ لِمَ
فَمَا هُوَ الشَّارِحُ وَالْحَقِيقِي *** وَ ذُو اسْتِثْنَاكِ مَعَ هَلْ أُنِيقُ
وَ هَلْ بَسِيطاً وَ مَرْكَباً ثَبَّتَ *** لِمَيَّةً ثُبُوتاً إِبْطَاتاً حَوَّتْ
إِلَيْهِ أَلْتَ مَا فَرِيقُ اثْبَتاً *** مَطْلَبُ أَيْ أَيْنَ كَيْفَ كَمْ مَتَى

ایشان در آنجا گفته‌اند که «اصل مطالب سه چیز

است یکی مطلب “ما” است یکی مطلب “هل” و

یکی مطلب “لَمْ”. دو نوع “ما” داریم: “ما شارحه” و

“ما حقیقی”. «ما» و «هل» باهم هستند و داخل هم

هستند، اجتماع پیدا کرده‌اند یعنی داخل هم رفته‌اند

که اوّل «ما شارحه» است بعد «هل بسیطه» است بعد

«ما حقیقه» است بعد دوباره «هل مرکبه» است، اینها

مانند یک شبکه داخل در یکدیگر هستند و این با

«هل» سزاوار است.

«هل بسیطه و مرکبه داریم و آن “هل” لَمْ ثبوتی و

لَمْ اثباتی را دربرگرفته است هم لَمَّیت ثبوتی هم

لَمَّیت اثباتی را دربرگرفته است (یعنی به ترتیب از

^۱ منظومه، ج ۲، ص ۳۳۱.

لَمَّيت سؤال می شود). آن فریقی که اثبات کرده‌اند به
این سه مطلبی که ما گفتیم برمی گردد، (نه اینکه خیال
کنید آنها زائد هستند، آنها چه هستند؟) مطلب ”أی“
که به ”ما حقیقی“ برمی گردد: ”أیُّ شئٍ“ و مطلب
”أین، کیف، کم و متی“ است که اینها همه به هل
مرکبه برمی گردند.»

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد